

بن سکا میر فشنجه از رما رساله

بند هر خواست سید لاریا و آخوند خوش بر سر از این ملی طولانی نور محمد و عصمه
سی روزه شنیده با کاین سازه هم منادی بسته و می خواهم که جلد سلطان بپایه کوکو ملاطفه او سکان
نهاده برو او رساله هدایت کردی چنان و می بودت او شناخته سکان کی سوئی هنگام که بعد
دریافت کردی خواست او رساله هدایت که در زیارتی هر کیم کو در رسیله و پیمانه از هنگام
تیر کامل برو او رساله این خواسته خدا و این سی کسی دشمن بین ناشی شیطان این خود ره
شکنند و زی خوش نماید پرست که جگوه گو همچو سوالجبل منانه در زیوی او رخوش آدم و سایر
پاسداران که اهل دنیا اور خلاف نمایند کی کسی طرح بر ساره و صاصکین و خدا پرسد و معلم کنم
و بیکوون پر نظر رضای ای کی کچ ترجم و شفعت نه بکر عالمات سکان کیم چی نخشت بیو او کند
نیست و انفراید و ازی او رسیلان و ایند ازی و بدگوئی او رحاف در وحی کوچی و نویسن از
حسین ای کی بده گمانی او را غواصی شیطانی سی و مخدو خصحت کی طور بر ساجد و خانه قابوک
در سی هزارون او رساله اوج و مقدرت کشید کی بیشتر پی ارامی فرقه ارضی خ دز کو و دصد نات کی
که اور حمل نباورن او رساله ای تین هم عالم سی فضل و اعلی جانین و شعر حسب حال جنگی ای
کا دشیان بیکند ناش و دلیت و گردان ایست لفنت بر دلیت به سلا فوکوکلا زمی
که ای سی هکار و کلکو زر گوئی صورت چاکره بجه کهانه که باورن این ای سی هکار و کلکو پیش از جانین
بر حرب شعر ای رساله ای دم روی هست بند پس ببر رشتن نیاید و داد دست بخ
چاچه حسب اسد عای فقر شریعه سولانی صدیقی حسن صاحب قوچی سرالعد را
لی بدل تری رساله مرتب فرمای خضر کو منون او رساله کریا چو سدان بیانی ای سکی مصلی
سی رویی ای ای همچو کمال ای ای جسته شد رساله هنر که در کسی سکانی ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای

صورة

واحد

رصف

ف

رسالة العزائم

كتاب

كتاب

کلمه سبب کشید ناسخی دارد فاکتوری پا سیستم اند پنهان بودن ضمیح خیر است در بیان تغیر عالم و عالم داده تصریح کرد زبان وقت این سیکولاریسم ختم اندکله باشند و جمله اسان صدق فی الآخرين بدن ناملع است اولا برای اسلام حال خود رش و شناختیا بجهة اذین اتفاقیه چیزی سود و حیو و آخون صفاکه توافق خیر با فته هدف و معاشر چیزی شمول در رویداد است چاوید طولی للهزای اهل اذین نصلیون ما اخدا انس جسد که من سنته در آنها برای حیاتیت غرض از وعید مسیل عن علم خود را ایجتادیم از نایر و خاصاً چیزی ایقا، عهد که جایز صدقی الایمان والا لایقان جی فی اللہ ربی سولوی سمع ملائکه ایجتادیم اشتراک انسیم بوده است ایسید که این جل و سایر اعمال این خیر بداریت سود و برآورده بوده محل احسان ایل اضافات و اصحاب دین شود و سود و قطب بذر الافسان محل الشیان در پرده عفو و صفحه ستور باند و آن دستی و کنی فی الآخرة والماقبل وضیل اول در بیان تغیر زمان و زمانیان به شیخ امام شمس الدین این خصم بعد اشد تعالی و کنی فی الآخرة والماقبل وضیل اول در بیان تغیر زمان و زمانیان به شیخ امام شمس الدین این خصم بعد اشد تعالی و کتاب زاده اعاد رسالت عربی می خویید شخص کلاش بهاری این است که هر کجا جاواه و بعد عالم صرفت وارد فی شناسد که برداش و رجو و نبات و حیوان و احوال ایل عالم حدوث شده است از جمله افتخاری خدا است ای ایام برآورده باعث حدوث فنا و است دیوبیت اعمال و مخالفت بین ادمه با اسل حدوث میگذرد فسا و خاص و فاما در آن سبب الاسم و امر ارض و اسقام و طاعون و محتل و جدب و سلب برکات نیز و غزو و نبات و مناخ و هنر میشود و وجه تکالیع که یکی مبد و میگزی ای اید و اگر علم تو قدم اینی ندارد پس کفايت کن خوبی حقیقی ایل ظهر اقسامی این خدمه برآورده باشد ای ایام شد هناد در برآورده بجزیه هر چیزی که کسب کردند درست مردم و مازل شد ایل آیت و حق و ای ایام دیگر ملکه شد و قومی هنی که چکو و پریا و مژو و آنها و هنرها هست در شماره زیاد خیوان و ماده خیور ازین گفت آنهاست چکو و پریا و دیگر که مرد خطر و خاور میگزند و پس کنند خسته ای ایشان آنها علی و راغزی و غوا که وسیله و ای ایان و خلق و خود و مختار پوشانده شود و زیارت بجای زائر و زیارت و خدا برگانی است مراد و نیاد ای ایهار

داشتگان ماختی و غیره که آن موجب اعمال فکر و فتوح و نوادرشان است و پیروزی آنها گذم و خیره که از اینها
 هر دو زیستگی و ذریعت یاده بود در ویس کرد و است نامهم خود را با این خود که از اینها شد در خزانه
 بین امور حقوق که در آن گذم برای دارایی خود و بیان که اینها را روید و رایم عمل و این تقدیر نامهم اینها
 و پیشنهاد فخر بصر و ایت حدیث ذکر کرد و است و اکثر این اعراض و افاقت هاست بقدر مذاقب انتها ای پیشنهاد
 که بجهت احتمال احتساب دصل قضایا باقی ماند برای کسی که علی کند ساتمه شان در هر چیز طرف اشاره کرد و این خبرت صلی
 سنه تحقیقی و سلم بقول خود در باب احوال علوون که آن پیشی رخواه یا هزاب است که برینی اسرائیل فرستاده شده بود و
 پیشین سلطان کرد حق بسیاره دعایی باور بر قوم فتح تایف شب و شبست روز و بقای مانهزان باور در جهانی بعینی
 درین ایام و در شرایط پنده و عیوب است و همراه باشد کرد و است حق بسیاره تعالی احوال مردم نیک و بدرا عقینی
 آن را قات اهم ساخته با احتساب ای که از آن پیشنهاد پس کرد من احسان و نیکو و صدقه را سبب من باران از آن
 و حکم و حرب و کرد خلیم سایر چیزی کیم و وزن و تقدی تویی بر ضیوف را سبب جو ربا و شاه و حاکمان کرد حکم
 شاد اعطای افت میکند و این باور شناهان و تحقیقت عکس ای ای است که ظاهر شده است در صورت حاکمان
 چهاد تعالی بحکت و صل خود ظاهر کند برای مردم اهل ایشان را در آن قاتیب و صورت پیشگیرانه
 پس گاهی بصورت فیض و جدیب و گاهی بصورت دشمن و گاهی به صورت حاکم خالق و گاهی بصورت
 اعراض عامد و گاهی بصورت الام و غنوم و خوم که پر کرد از نظر ایشان منک شوند و گاهی بازداشتن
 برگات اصحابی و زین از مردم و گاهی بتسلیط اصحابی که ایشان را اطرف اسباب عذاب شدند تا برایشان کلمه
 غراب نایبت کرد و تاریخ کند برگزیجکار که برای آن کار پیدا شد و عاقل می بیند و راقطرار عالم و مشاهده
 سیکند سلاح صل و حکمت ندو و در بخش اخلاق خاکریشی و بر ما قبل کرد تحقیقت رسولان و اتباع ایشان خانه
 بر راه بخاست اند و تکامل خود بر راه هلاک میروند و گهی دار البواری شتابد و خدا رسانده حکم خود است که
 بمحکم سقیب و راد حکم او فریت اتفاقی و بر جایی میگردند این مسعود آنده است که فرموده این خبرت صلی اللہ
 و سلم خیران اس قرنی فم اللذین طویلهم ثم اللذین طویلهم وفي رواية ثم يخشووا لکذب فلا تهدوا اقوالهم و افعالهم
 بهترین مردم قرن ما است باز کسانی که نزدیک باشان اند باز نزدیکان ایشان و در روابی چیزیں است که
 باز فارغ شود کذب پس اینها و مکنید بر قوال افقال ایشان حدیث دهلوی قدس سره در ترجمہ شنکوته می نویسد
 که قرآن جماعت از این زمان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور و اصلاح ایشان است که محضیوط و میزور از
 حدودی سین از زمان خبرت زیرا که قرآن تحقیرت که صحابانند تا صدقه ایت سال باقی بودند و قرآن تا بعد این
 سنه هاتر تا هفتاد سال باقی بود و قرآن اتباع تابعین از انجام تا دریست و هشت سال در زیارت ظاهر شد تا بعد

و پیرا شد اشاره ای غریب در بود استند. غلام سفر را می خودید کشا زاد معمول نداشتند و همچنان که شدیدی های قبول
حقوق قرآن و تحریر شد احوال و نهضت گشت اخلاق اخلاق و فقیهان بوزیر فتح احمد سنت روز مردم و علماء بودند
قول محترم صادق ائمه و در حدیث دیگر وارد است یا علی الحنفی رمان بدو بطلب المومن که این دو سبیل از
الکثره مایری بر المکر ولا یتعارض علی و خذیلی عی و آپ بر مردم فرماد که گذاز دل و بین اند نمک در آن سبیل
گشت خلاف شش و هدهم قدرت بد فتن و نیز فرمود طرزی السلام سیاست علی انس زمان اصا بزیر این دو سبیل
کا تعالی این علی محترمی اینکه می آید بر مردم شاد که صابرا در ران بردن خود شون گیرید و انجام است عاصل اکبر بجهة
بلای اهل سنکر و شور و مشغب برعت و غونامی طعن وطرد دشنان بوس انقدر مضریگردید که اتفاق است
بردن و شوار اندگی بر اخگر درست در و قال خود فیض الیمان یا علی انس زمان بکون جیفه احصار است
اینهم من المومن العذری بقول الحنفی فیصلی ایا بعد اشد فلکیع العیش فیما نیمهم الحال که زمان اشل فی الحال فلکیعه ایم
رضی الله عنہ سیفه ایه که می آید بر مردم زمان که باش خیر مردار و دستور پیوی ایشان از مومنی که حق میگیرد
شد که ای ابا عبد الله پسر حجود زندگی باشد میان ایشان ضرسو و مانند و در سر که و قال این سیوف
نایق علی انس زمان بکون المومن این اسلوب در هر حائل ای زمان ای قبر مردم من علیا شمشید ران بخیان الرجال
بیتر علی القاتل فیتیعی الموت و بقول العتیقی کشت سکان بزالتیست مبتلا و مخفی برایشند و اصا بزیر این سعو در حمای
بیشتر باشد که می آید بر مردم زمان که باشد مومن خوار براز عناک حالانکه او زمان از زمان خود است میگیرد زمان
خود از بخیان اینجا باز خفت و شود زمان تا آنکه گذرا و آدمی بر قبور و آزار دی موت کند و گوید کاش من فی کجا
سیاحی این مرد و صدیق پاسخور بسب شدت حیثیت و رواست است ای علی سید که این سعو در مردم
گفته که آنکه فی زمان کثیر خقباده و قبیل فراده سخنخط فیه حد و ملک قرآن فتحی خود فی قبیل این سیال کشیست
یعنی بقیایاون فیه اصلوته و یقتصرون اخبطه و بیدون اعتماده همچو عوالم و سیاقی عی انس زمان فلکیل هفتما
لشی قرارده سخنخط فیه حروف القرآن و فتحی حد و ده کشید من سیال قبیل این بقیای بقیایون فیه اخبطه و یقتصرون اصلوته
بیدون فیله ایه ای عالم فی خود رزمانه است که بسیار نوچیها را و کشند فاریان او نکاد داشته باشد فی غنوم
دران زمان حد و دقرآن و گذاشته و میشود خود است آن کشید سایع انشور بسیار اند هندگان اش و رازیک استند
دران زمانه نماز را و کوتاه می سازند خطبه را طاہر سیکنند اعمال خود را این از خواهشها افق خود و اینک
می آید بر مردم زمان که کشید باشند فقیه ایش بسیار باشند خوانند کاشش بخواه و اشته شود دران حروف قرآن
و خصاله کرده شود خود و آن بسیار باشند ساکنان کشید باشند کاشن دران کشید دران خطبه را و کوتاه نهاد
نمایند و ظاهر سازند خواهشها افق خود را قبل از اصحاب ای نمایند سعو و غیره ماید که شما دزدانه که شید که بوقت داد

نمایند این علم را در دنیا که علودان تکمیل حوقی خواهد بود و اخیرت مصلی سمع علیه مسلم طلب خواهد
بگیرد بر این انجام آنکه بر این اسلام مثل مذاهب است می باشند که اگر کسی درین امور ایشان باشد
آن دو امرت این شرک کی می باشد که هر کسی که متفق نمایند بمناسبت این امور ایشان باشد در خود از این امور
درست که خود را نار باشد گرچه می بینید که این امور ایشان غیر معمولی که من و اصحاب پیغمبر ایشان
آنکه این چند در بیان تغیر عالم و اگر این حقیقت می خواهد درین این عیوب که مادر آنکه مسلم ایشان ایشان
نیز همچنان دعا صاحب دارد چنان که این عالم ایشان را خود خواهد بود و خروج و قیام
و عقوای رعایت و خصاع خالق و طواری ایشان را خواهد بود و این امور ایشان بخوبی خواهد بود و فرموده
ایران و اسلام که افضل و حسنی بیشترین قابلیت از این خود را خواهد داشت و عالم و عاقی خدم کرد و میریه ایشان
گزینی بر اسلام داشت وقتی صفت داده ایشان را خواهد داشت و اصولی داده ایشان را خواهد داشت
بسیار داشت اما استیقا و رذایات منظور نیست بر ایجاد این دو محتاج ایشان اگرها بخواست خود را خدا ایشان داشت
که خوبی و فضل و مرضی و محنت ها را داشت ایشان دو ایشان داشت و ایشان دو ایشان داشت
ملخط آن واضح می شود که اینین خلیج صفت در آنی باید عاوی عالم باشد و درینجا بر جنده داشت
میر و مهابط ایشان موجب ملته و قائل بر حمل این مصلح ایشان عیوب داشت ایشان ایشان ایشان
لم بتواند ایشان را درینجا و ایشان در قوام ایشان و ایشان ایشان عیوب داشت
بر شیرازند و سپاهیان طرش ایشان دشیار و درینجا راجیون نیست که طرش ایشان عالم ایشان عالم کمی بخوبی که
دارش عالم بودند و میان رود میر که اینین نیست وی در ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
لاغیر عارف می فرماید و می خواست که بور و شیخ عجفت خود چنانکه رفته مورد علاقه بود و بعده می خواست
سترن خود پس از صاحب ایشان که خشیت دارد و ایشان داشت نیست و خود ایشان خود وجود آوان ایشان بخوبی ایشان
بین ایشان
عزم و عزم بعد این کسی باشد که عالم ایشان داشت و درینجا عزم پیشنهاد کرد و میان روز و شب ایشان ایشان
که بر جنده بخوبی نیست که با ایشان ایشان باشد گرچه ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
عالی ایشان
سیال و درین حدیث ایشان ایشان داده شد که درین ایشان دو درجه عقد ایشان دو دین ایشان ایشان
سامان که ایشان
خود و ایشان ایشان

جول و حن بجهنم نداشت این را آگرام نهاد و حکم داد و هنوز عالم پر باشد از است که بعده داشت عابد مومن بخات درست
طبیعت خاصه و میتوانست بخلاف عالم که نیز اوجهای کارخانه است و هم خود جهندی خواهد
و تغیر است که یک عالم پر شیوهان است فراسخان هر چند نیز را که مایه بدهی صلح از کلیس میشوند میشوند
و عالم سرخ خود بجز بادها است و شیخ حسنه تیرانج و میفرانی است صاحب اهل بررسی خواهد
نمود که بعد از هنوز میل میزی را نمیگذرد بیان حال و عابد چه فرقی پوچیدن از خیار کردی از این این طرز چشم
گفت این چشم خوش بروان می برد زمیخ نهاد عین چندی کند که بگیر خوش برازد عالم را باشی کنی
که هم و دیانت و حسن عقیدت و تقوی و خشته است و امانت و راستی و کمی و دوکراندی و سعد و داد
لذت و هوا و اختر پاکیزه خسنه شیخ بیرونی معروف بشناوه خوب اندیشه باوری خسنه دو شمع و صلی
میفرانی که عالم دیده از این که نیز داد و دین برویان مقدم پاکش و پرای تحییل فیض و پاس خاطر از پا به دنیا
از بحاب خلاف اتفاق شنی این خواه و خواز نکند و سپاهی ع دین را بخی فروشی و دینها منی خدم
نهاد و حکایت حال خلاص اشناهی وی باشد و هر چنان او این بود که بنا و اول آن فرد ناشناه
نمود که از بیرون نیاز داشت و میاد بخدا اینی باقسط و از نیجا که چه خوش گفت است سه عجی با کلیل العکیفیت
تفاوت این دو میتواند شناشی است مهد الکنی بیطوفون حوال اطلاعین کا نامه دیده بیطوفون حول اینیست و لفظ
من اینکه باید با جزو عالم دیده از راجه شان است که بآن مشتمل خواسته شود اول و از هم سه تقوی ای
که جامع چیز خیات و جهادیک یهودی سیاست است و آگرام عالم عهد المدینه میخواهد و هم زاده کرده
ان اکنکه غنی اند القائم لفظ اعلمه اخیار نظر موده اند که علیه عمل و تقوی ناپسند است و بیشتر خیات
هم امام رب الارباب در باب تقوی ثابت شود حکایت کی از صلح شیخ خود را گفت که جنی بوی
میتواند میتواند فرمود او صیک بوصیت العدد درست این عالم بدویان و ملکه اخیری قوی عالمی و مقدم و حینه از
من هست که دایکم این تقوی اشده تینی و صیت سیکم میتواند صیک پرورد کار عالم ایلیز ما خرین بدان محبت که
و آن قول او تعالی است که اینی ما و حیثیت که دیگر کسانی را که پیش از خابودند و شوارکه خبر سیه از خواص
دنیاچه عالمین در شرح این وصیت بیمارت عربی میگوید خلا صد این بیمارتی این داشت که اینی که
دیگر نیست بلطف این حال هر زیده و لایشیت او توانی ناصح تر و روحیه و فیضی تراز هم و محدی پس آن مخدود
خواز فایل که این خصیت اصلی بزای سیده و طبیعی بزای خیر و اعظام و از جریانی ده جمال فیاض و ده ایل ازین
حیثیت تقوی اینی این خدمت میکرد خدا بندگان خود را که حیثیتی نموده این خواص را زیر که خیر
کامل در حیثیت خراس است و چون وصیت کرد باین خصیت و احمد علیم و آخرين را داشته شد که همین

اعلم و مطلع و مأمور کا اور مقصود فرستیں اور جملات تجویی جامی خبر دیتا و آخرت است و عقاید صحیح جملات را
کہ پیدا جاتے ہیں اور ساند و درین مصلحت جزوی است و مولان کمالیت است برای کسی کہ فتوی فرموده جو حکم
کوفت و مل کر دو فیکر شستہ انتہی مہمند اور ابو جعفر فرمیده فیکر است کفت یہ کہ ترسد و تقوی کند و دفعہ
است سے تو کامیابی العلم و دل النعمی فرموده لکان اضرفت حقوق بعد ایکی سلسلہ طالبین سعید خود فرموده کہ
پیش کی تھی تجزیہ و ملروایت اینا اعلیٰ بالکل تھی میں فرمودت و مکثت روایت نہیں علم نامہ مدرس خواست و مرضی
نہیں تجزیہ تزویہ کرنے کا بھائیتی انکار من عباد و الملا کی از دکھنے کا کوہ ما دیوبہما اجتناف از دخیلیں ہیں اور فرماد کہ
از خداوند کیست با اذنا آنرا عالم دلی کی ترسکار بود اک کسی حمد تبار حکایت خانہ و ترسکار بیوو خول خدا و خداوند
تعلیم عالم فرمید پکار روز قاست حکایت خانہ بود و پہر کہ کم سکویید از دو ترسکار بود دلی عالم است و حشری
با علما بود ایشی و موسی بن علی است اپنے تصریحات کا حصہ و ملکہ خداوند صلی اللہ علیہ وسلم علی مسلمان شیخ حضرت اور
مرتضی رضی علیہ تفصیل فرمود تا چشم شدیم علی خانہ لشکن و مرسویہ افاذ لذت الارض جون ہیں میں
رسید کہ ملکیت علی متعلق از تقویت خیر و ملکیت اپنے تقدیر ملکیتے دکار من و دلیم عالم شد و رفت جوں کی حضرت
حضرت از علی کرم السر و چور رسید کفت دعی فقدم فقا کار جلی علی گنبدارید اور اک کہ فرمود لگا کرد پیدا و حم علی کر دن ب
مشکوق عالم و در حقیقت از احضرت میر حافظ مزده کہ من علی چایلی فیض اهل الناس و من ترک لعن پاییز فیض
اچھا انسان ہی کی عامل بر علیم خود دلنا ترموم است جو علی چایلی میر ایشان است و ملکیت علی اس سر کی و ملک
رئی عالم کا علی علی علی علی پر سیدہ شد از احضرت جو کہ عالی کیت خرمود پہر کہ علی کرد بر علی خود سوچ
احضرت از قدوی بحیثت قیام نکر دن صاحب ایشان گرچہ کسی در حد میشدہ است کہ فتحی نہ پڑ کر پیغمبر میر حافظ
پس کر ففسر کتاب ایسہ پاک دعی و دعاوار نہ اند و افعی و حسرت یا نوازم آن اشخاصہ اور از میر کے متصدی المعرفۃ کی
شود چہ پھا کہ حکم منیخ و مسلک غیر مختی پر راجح شرع و اسناد قدوی خواہی و لو و در علطف و سکال خواہی افتاب دینزادہ
و نہ لشکن خود از حضرت حضرت میر ایشان رواہت مزده کہ کسی ای ایشان مسلم ای سید و گفت کہ درین مرحومی نہ پڑ کے
ایشان خرمود نہ کے متصدی احشرتے و حکم کی ایور کہ کسی مشیود اول شخصی کی عارف ناسخ و منسوخ قرآن پا شد و این
فتش شخص و میر زمان میر ایشان عرب ایشان بیس است و ووهم شخصی کی اور ای ایشانی ساختہ پا شد خار و تا عمار
ایون شکل بیدار ای ایشان میر ایشان عرب ایشان بیس است و ووهم شخصی کی اور ای ایشانی ساختہ پا شد خار و تا عمار
و طبع من راضی نہیں کو کار فیض کو بیشتر جمیں فیض طلب از صحن و فرمیدہ در دینیا و مافہی امام ای ایشان بیس
قدس سرہ فرمودہ ایس است کہ حق تعالیٰ عالی و مستحب دینیا ای ایشان خواہد هلک شیخ عالم نیا قیمی و علی رامکشہ خیر یاد
گزدہ کہ فقدم ای ایشان کیش ایشان عالم نیا کیش ایشان دینیا ای ایشان بیس و دانع ای ایشان ای ایشان بیس ای ایشان

مکن اعماقی جو اسما را بینی مثانی که نایک برداشتند و هر چند باشد که بعید از کتابهای را
دستگذشته باشند خواسته نه باشون هیچ نتوانند نمایند این نتیجه بودند داشتن شرکت خود را
بر کتابخانه خود سازند سازند که بر و نیز هم است یاد فرموده در توضیح پیرارک نزدیکین که کوشا نیز هم
البایانیون والابد علی قریب امام و ابا الحسن عسکری علیهم السلام و ایضاً عصمن بن مقصود از علماء و
بنی اسرائیل قرآن حیث از زلزله تارک الهنی تسلیم امکان را نهاد و عیش انتقی و سلم از ابو پیر و روایت داشتند
فرسوس و اخیراً حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کوئی فی آخر الزمان دخالون گذاشون یا نوکری من الاحادیث بالتمام میخواستند
ولایا با کم فایده و ایا هم لا یضطجع و لا یضطجع کم صاحب مجالس الابرار و نزدیکین حدیث بعارات علی حقیقت
محض کلامش بقاری این است که اخیراً حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین حدیث بیان خود را اندک جدا عقیقی از دیگران
پر فریب در آخرین دن چنین کشیده باشند علام و مشائخ و ببر وهم کویند که حالم و شیخ و سنت علی آموزیم شهادین شاوه
وی ناییم شماره طرف حق حالات که این کرده در و غلوی این حدیث میگفتند بخنایی کذب و می‌آموزند همچنان
فاسد را طیجا و می‌کنند احکام اپلیک از ایشان در حذر باشید و نزدیک شوهر بیان نهانگراه مکفته شماره و قدرت
غیره از ندانسته و بر وایت این رضا آمده است که باشته بودیم نزد اخیراً حضرت صلی اللہ علیہ وسلم من رخایت
ابو پیر حقیقی اشیده و گفت یا رسول مددکاری اسلام خواهد باد بعد شما فرسوس و یک چهره داشت پنج سال و بعد شرکت
گرد و از اسلام اشیده آن دیچون تمام شود دو عدد و پنجاه سال کم کرد و از اسلام دویلش و چون تمام شود دو سه
و پیش از سال باقی نامد بزرگ وی از زمین گرفتن سر بر خاست عمر خود و گفت یا رسول اللہ حچون سعد مسلم
شود چه خواهد بود پس ز دشدر وی سهارک اخیرت و فرمود علاقات گند باین ازین طبقه گریبی از پیش از
دوشان مردمانند که نیست رافت در ولهای شان و نشتر هم در کوششان زبانهای مثانی شیخین ترکیه
و شکر باشد و تخلیق آنها بجز بورت از مردار و دست مرارند اتفاقاً فیجار را و دشمن و از زد اخیار برداشند
بر صرکان خود بزرگی داشت و کم کند در کیل و میزان و سوار شویز زنان بزرگ نیزها و ایمهان ایشان خللم
باشند و عمار ایشان طیعه و ساجد ایشان آنها باشد و دلایل ایشان ویران مومن اینها ضیف
بود و منافق شرکت و حق تعالی از ایشان بری است و من از ایشان بری بیست و آنکه عین عالم در آن
است که اخیراً حضرت فرمود هر که طلب کند علیه نایبر بری کند با عماری ایضاً حضورت کند یا نادان کن یا متوجه کند به طرف
خود رهی مرد هر را واخز کند او را حق تعالی درگذش و وزیر سید شرکت رضا و نزدیکین حدیث بجبار
عیشه بیزیمید که خلاصه ایشان بقدری این است که بعض علام ارشادیم که هر که طلب کند دنیا را علوم دشای
بر و افسوسی میساند از نیک طلب کند و نیاز را مبلغ دین و این طلاقت مانند کسی است که کشیده مرداری را بکند

او آن است ای پرو طالب دنیا بدل دین باشد که است که کشید آنرا باور نمودن همچوں سیگار یا چیزی که معلم
بسلطان نزدیک شد و از حق تعالیٰ درستگرد و در حرب بن مسیح فرمود که این ملاد که ترور کی سلطان
بسلطان پیشیست از خضر مقامات و تمدن سلطنه فرمود که مکن برخاست آدمی نیکو مرزا ناگه علام پرورد که سلطنه
و علیاً و دین الصامت ییگوید که دوستی خلاص پارسایان با اصرار ایل نهاد بود و سفیان فتویٰ کفته که قدر
جهانی هر چند که قادر و ران گر عالمی که زیارت باشان میکند و آزاد از اعیان نقل است که بچه هر زن اپنے نزدیک
تر و خود از تعالیٰ که زیارت مان کند و در کجا سعادت است که علاوه بر اسلام طین و حال ایشان است حلالت
آن یکی نزدیک ایشان نشوند و نایشان نزدیک او شوند و سعادت دین درین باشد و دوام اینکه علاوه نزدیک
سلطان نشوند و این دون او است سوم اینکه علاوه نزدیک سلطان نشوند و برایشان سلام کوئند و این در میز است
نحو است مگر که خدا و سقی پیش آید اینها دو رحای و یکی از هن کتاب مینویسد که علاوه بر ایشان با اسلام طین
و حال ایشان پور و در طلب آن باشد که حضیسه کوئند که ایشان را خوش آید و جملی و رخصی جو پیش تا مراد ایشان
حاصل شود و اگر پند و میز مخصوص و ایشان قوت خود و ایشان ازان قویم پند که آزاد یکی پند و بد ایشان را
از این حسنه آید و پیز صفت که باشند مخاطب نکنند با ایشان و باکسان که ایشان مخاطب کنند نیز هر چهار سوی
بلای اسلام ییگوید که عجیز این است در گرفت حایث حق تعالیٰ باشد تا اکناد که علیه ایشان با اصرار باخت
لکن لستی محض ایشان بن عینی فرموده بیکره از طلاق کرده در مشاهی از میبد است که در این
حق را تاییح نشند و عدوی مخدووب علیه گردیدند و هر که از عاجذن کمره گرد و در و شیوه نصادر
است که حق نشناختند و بخیل در خلاف افتادند و از شجاعی علیه ایل جهت نتوشت که اتفاقاً اغای جریان العدای و
من ایشان ریزی بپرسی برایز عالم فاجر و عابد جهل و قیوم ربانی حضرت محمد دالعی ثانی قدیس سید در گذشت
سی و سوم میلاد حاجی محمد طاهر نوشتند که ایشان ند علام سور و شمار مردم و شخص دین و حال اینکه ایشان
خود را سبقتند که این میدانند و بیشترین خدایق میانکارند و یکی بیشون اینهم علی شی ای ایتمم سهم المکاذبون آنچه
بلای ایشان فان نیم زکر اسد او را که حزب الشیطان آلان خرسب الشیطان یعنی مجاموسون عجزی
ایشان نمیگیرند که فارغ نشسته است و از تفصیل و اخواه اخاطر جو ساخت آنفرز رستم زان پرسیدند
گفت که علام رسول را نیزست درین کار با من مرد عظیم که در دره ازین جنم فارغ ساختند و این درین زمان
هرستی و ملتهبی که در امور شرعی واقع شد حاست و هر غور ریکد در ترویج ملت و دین خلاص گشته به از تو
علاء رسول را است و فنا و غیاث ایشان اینها و بعض عارفین فرموده اند که اینها قطعه الایه ای اطراف ایشان
واست و این هم لاعظیون النظر ای علیه ای نوقت که هنهم عندهم جهیز باشد تعالیٰ و عذر ایهم

و خود اینجا را می‌داند و قاتل است تجاهی و لای اقطع من بخفندا قابیه عن ذکر نما و اسچ میوه اینی ابدال اطراف زین را قطع کرد
و از چشم مردم نهان شدند برای که طلاقت دیدن همان طلاق و وقت ندارند که آنها نزد ایشان جا به این از حق تعلق نداشند
خدودها و تزویج‌چالان عالمند و حق قاتلی می‌خواهد که قاتلاً امانت مکن کسی را که غافل کرد و هم‌دل در از ماید خود و هم‌بردی
کرد خواهش شخص خود را و همان احضرت شاهد ولی اسد محمد شهیدی در فوز الکبیر فرموده که با چنان اگر نزد پیغمبر و مدد
که بینی علاوه‌آ خود را که طلاق و نیایا باشد خواهش تعلیم می‌خواهی هنوز و سخن از کتاب و سنت تحقیق و تشدید در اینجا این
عالی راسته را اخراج کلام شارع مصوم ای پر ما شده‌اند و احادیث موظف عده و نادیرات ناسده را تقدیم
خود اخیراً شد تماش‌گران که نه هم و اگر خواهی که خود را خسار از زیر هر قیم طلاق کنی اصر و زاده و شیخ و اولیا
تماش‌گران که در حق امبار خود چه ظلوان داردند و تا کجا کشیده بوده اند و سیمین‌الذین خلو ای منتقد پیغمبر و اگر کجا
که بوره از منافقان بینی و در محلی امراء و صاحب‌جان ایشان را بین که مرحنی ایشان را بر مرصنی شارع برج ریختند
در اضافه پیچ در حق نیست و در میان آن‌گذاشت کلام احضرت صلح اسد مطیع و سید بوساطه مشینه‌ه نهایق و نزد پیغمبر
و در میان آن‌گذاشت کمال پیغمبر اشده‌اند و طبق فیضین حکم شارع را مسلم کردند بعد از آن بر این‌یار خلاف آن اقدام
می‌خانند و علی غیر العیاس جایه از محکومیان که شکلک و سیرهای اسیوار بخاطر وارند و معاوره ایشان را ساخته
نمودند که در گردیده اند این‌تی و مولانا شاه عبد‌العزیز قدس سرمه در فتنی فتح العزیز عیی نوین که فرق‌ناول علاد
پدر قاشان اند که بیان و از این وظایان احتکاطی کشند و برای اندانت و مشهودات آنها و تصییح عظای امتهار و ایات نادو
بر عیی که نه و چند بار عیی این‌گز نه این‌تی و صحیح بن فضل‌گفتة است که رفقان‌سلام از چهار قوم است که که نیکنند این‌جهه
سیداند و نیکنند ایچه عینی و اندند و ناسوز نه ایچه و اندند و مردم از آن‌وختن باقی نه ایند و فی فتح الابواب العالم طیب
للذین والدر ایهم زاده اخلاق کلام مرصن خان‌زادگان الطیب بجز الدار ای غرضه کلیفت پیغمبری عیی و عینی عالم‌نشیبین
است و در پیهم باور داشت و همه خلق پیار است باین درود و طیبی که در راجح و کشد وی علایق دیگری چگونه
و فیضی بودندیت خرموده که چون علاجی کردند بال‌شخول شوند عوام خلق شبه خوار شوند چون علاشیه خواه کردند
عوام خلق حرام خوار شوند چون علاج حرام خوار گردند عوام خلق کا فرشوند لخود باشدند و در تاریخ نگارستان
پیشوایید که کمی از فضل‌گفتہ پیش ازین علایم اعلیٰ بودی و قول نه بعد از آن یعنی علی‌اشتندی و هم‌زمانی اکنون به
قول است صبح علی نه زد و باشد که ازین صورت نیز برگردند علی‌اند و قول انتہی قوام‌خوار السلام و شهادت
العابدین نهش است که هر که علم را اطلب کند تامر و مان بید و توجه کند و چالست امر اداره احصال شود و در محلی از
سبایات کشند و مال حرام و نیایا بدان خیی کند او از جویز زیان کار ایشت ابی‌زید سلطانی راه گفت است که سی
سال بجا پرده کرد و می‌جیز سخت ترازو کار علم بین بجز و انتہی و شاه خوب ایشد الله بادی قدس سر و در شرح جویان

چون شناسید خطا را دنگد و دست و متراد لذات او با هموم وی توانان است چه مشاهده و تجربه را داشت
نه خلی را باشند و چکوون باشد و رخاکسی که اوراع عقل غشت و پیرگر خداوند عظیمت خود را و این اخترت وی کافی باشد
که اوران ایمان نیزت و چکوون باشد و رخا برگر ایمان ندارد و هر که میتواند که دنیا و آخرت دوزن هفت و اند و حجه
پرسید و عجیب است وی جهل است و هر که اینچه داشت و باز انتشار کرد و دنیا را برآ خست گفک در قید و غوشی طان
است که چالک کرد و اورا شپوت او و غلبه طافت بر و شقا و است او و چکوون رکیم شماره دنیا هر که باین است در چاد
وسوگند حق که من عجبه خارم از عالمی که کند علم خود را سبب حضول حطام دنیا حالانکه میند رسپیار جاگان را
که رسیده اند بد نیاپان در چه کاران کسی باکن نتواند رسید و چون دنیا این حق حاصل نشده باشد پس هی بحال
که منی خرم از این پیغام هر زن امشی که آن علم است وحی باریست که می خرم میزد روی خدا را وتری را بخوار ملازد علی و
سخن و بحق طلا و اچمه هی باریست و راز است آنچه بعناده اینست اچچ این حق در حق عالم و دنیا طار و دنیا نی باشد
فرموده اند و هر که اوسن لبصیرت هار و اورانیک روشن است که درین روزگار که ما و اینم اکثر طلاق باکه پیغام فضله
ماشاد اسد دنیا طلاق باز یعنی تسمم از پس صدمیت بحال کسی که کورا اینی نیز هر زن از باطن بچوک هر کمله بچک جسته
به کتابی اند فیض خود تکمیل میخواهد فنا و بعد این حق ای اعظام و قی که کتب اصول بناهه علی انتصاف است وی مجهود
فاسق را جایز این مکفه را باشد و برگ محل بران بضرر داشته اند به عوام علاد بود و غیره میگردان چه رسید و بخت
برادریت و در هیئت شانی کی نیزید از عیقaml است که سلف و خلف از اخذ علم از پیشو شد او مردم و مخصوص دین فرط
نمیزد فرموده اند فقیر ای الیت و درستان خود بانی و ران خذ علم از ثقات منتقد کرد و آنچه بسیار ب عربی بیگویند که درین
او نفخارسی بیرون است که گفت فقیره رهی باید مردم را که نگیرند هم کرو این شد و چه قوام دین مسلم است پس باید که
موتن فشو و برین خود نکر کسی که ایمان برو جایز نباشد و در وکیلت کرد عبودین کشید از آن خبرت همکه فرمود حدیث
مکنند از کسر که شهادت او بمنی چیزی نداشته و چهی بین سیرین کفته است که این علم درن است بهینه بین خود که از کسی
که بزید و حسن منجز باشد که هر که سخن نیکوکو بود و عمل بکند از و علم اخذ مکنند و هم بران علی و تابعه دنیا سوزید و شنید
نهم و و اگر گفته شود که آیا روابیت نکرد از این خشی است عذر از آن خبرت صلی مسند علیه و سلم که علم ضاله خوب است
پس جاگه باید بگیر و گفته خواهد شد که این وقی است که مسندی اینجاست و هر چند غیر مسند و اگر مردی میشید حدیث پاک
اگر مولفین اصول است محل بران جایز و اگر قابل لطف نیست بقول آن روایان شد همکریش طلاق با اصول بچوک اگر
جیشی باید اسلکه نهشته باشد اگر مولف اصول است محل بران جایز و الاقعه آنچه بجهاد و برجیلیست است فرقی بیان بیوفی صافی و
مشهود چیزی که هر که باطنش اغلب شر عوقاب و لر و بچیخ لوجه و در و بخت او باید خدا و زهره در دنیا حائل بشود وی ولی خدا است
دوست قویان کیم تدقی را ولی تفسیر کرد و اند وستی و دشنه این قوم و دوستی و کشمنی خدا است و هر که فخر و محضر

و زنبیل و صوحه دخانیقا و خرق حادات و انمار کرایات و حق در عات و ایجاد عیشیت و تک سن و فرد خود
و سایع و شاید پرسته و شجه و خرقه و شیاعه خلایه بیان است و می شیطان است و کار است و استدراهمی
سلف فرموده اند که پس زیر از جمله سخون و که در دن و زیر زمان سلیمان ۲۰ جنگ و جال اند و دن و
ابدا از زیر دن خود را هم و زدن و خسیر و نفرشان را با دخطلب به و تحقیق در حق نیک و باری خلا نزیر سیار است و خود
بی خود شخصیت حیات و زیان ایمان کامل فناسته . فکاهت شد عالمی الدین اشواد پاجر و دجهله و افی سینه اند و اند ایمان و قو
و فخر و اند ایک پیغمبر مخصوص خضره و خرقه کریم نبی حق تعالی میخواهد که ایمان اور دند و پیخت و خیال که
در راه خدا و آنکه خدا وند و پیخت که کذا از شیوه موسیان حقیقی برای ایمان ایشان است و خضره و خرقه برگ و دست
که میپر هرست و جهاد و غیره را آیت ایمان حقیقی مقرر کرده اند که حقیق این شرط صد و موسی حقیقی است و می خود بزند
و شفعت و بعد این حقیقی نیست پر خود مخفوظی باشد و لاجه قهقهه و آیه و او دا از ای ای اسامی حقیق
از معاذ و رایت کهند که اخترت فرمود من لجیت مسد و اینکه ای
و در صدلا در پیش خدا و شمن دار و برای خدا و دید پیشنهاد رایی خدا و خدم بجزی برای خدا وی که مک دایان
حاصل آنکه موسی کامل کیست که سیح حلال و میباشد مگر برای خدا ای
نیست بند که حق تعالی ایمن واجب کرده است و بر رایت این وحدت متفق علیه امده است که دایان جد کمی کوئی
احسنه ای من والدیه و ولده و ای
و در حدیث دیگر رایت ای
ما بی شک ای تو رید ای
اد سعیت پاک کر دند و نور محبت و معرفت روشن ساز و سخنی حل را بین مری روحست و ظرفت ببدل کند و لذت پیشنهاد
رساند و خانگی لطفن و پیسا صاحبی را داشتم تو شیرین سیگر دند نور ایمان طاعوت و عبادت حق را در حل تو شیرین کافد
این است حقیقت ایمان کامل و صفت اسلام حقیق و هر موسی که این صفات در ویافت میشود موسی نیست و غیر از ایمان
مخفوظی او را ایضی ای کمال که مقصود مالدات بیان شد و تبدیل از این بین ایک روایت است که اختر
فرمود لایل قبول کار ای
سلست لیم من و زیا هم خا و ای
که قبول کار ای
زیان پاک ندارند و بدینه فرج و شادی ایشان بسلاشی و زیان باشد چون کل کوئند و حضرت صورت جمع علاوه روایت شیان
کوئید که در حق میگویند و ایمان صادق نیستید زیرا که نور ایمان با خلقت کبر و حرص کیجا محظی میشود و از حرفین خلتر

شایع بیزد و این کارهای خوب متعید است اما شووندوکویی که بخوبی کنند و خوشگفت است این دلیل توجه جوان شدی
و از خود نیز خوبی پیشان نخواهد زاد شدی و شجاع شدی این خوشگفتی ولی سلام شدی بخواهند
آنکه این کارهای بخوبی بازخورد سید ناطق مجتبی کوت خوب و قریح از درست است که این مقامات را که بوسیمه قول
الحق است و در عرض دست که در زمینه که می‌شنوی و می‌شنند که از این دو صید حق تاد و سه هجری خشم نه بربیع الشافی ترسی
گرفت و در کتاب از اکتفا و قوای او وار و فهدان موآدیں صفات و قلات باع مولده و ترتیب بضماعت انجام یافت سپس
 بصیرت ناطقین بصدارت ساسیین گرداند و این فقره من اینم انحراف اخراج شوهره موشیین را عاشوره به ملام و حسن پنجم
میراث الکرم سپاه بلاد ع و حیسم الدین عجیب اقبال آیتی این است با احشر فخر نعمت رفوق کل ذوق علم علیم را از خود خواهد
آن احمد صدر ب العالمین و فضل الصدیقه و مهتدیم علی رسیدنا و مولانا و مجددنا خاتم النبیین و آن علی ابرین اطهارین و
اصحاب ارشادین البیهیین و عصر تمدن و فرهنگ و من تهییب بهم و شفیعی الیتم عصیین ایلیوم الدین

مکالمه فی حج لبی حلی العلیه سلام مع افق سال تسلیم ایضاً قوای خود

او من حق کو خدمت ایلیان می‌نمایم	و من عزیز کو خدمت ایلیان می‌نمایم	و من نایره رو و دان برو که	ا شیوه ایلیان خدمت ایلیان می‌نمایم
و من عزیز بخوشی خوشی که هم	و من عزیز بخوشی خوشی که هم	و من عزیز بخوشی خوشی که هم	و من عزیز بخوشی خوشی که هم
و ذات و طلاقی ایلیان تو که	و ذات و طلاقی ایلیان تو که	و ذات و طلاقی ایلیان تو که	و ذات و طلاقی ایلیان تو که
و من خوش عزیز خوشی ایلیان	و من عزیز بخوبی ایلیان خوشی	و من عزیز بخوبی ایلیان خوشی	و من عزیز بخوبی ایلیان خوشی
من ایلیان صدق من ایلیان کیم	و من کوپ علی طرف و اکو	و من کوپ علی طرف و اکو	و من کوپ علی طرف و اکو
قد خلاع عزیز خدا فی شرک که	و من بیوی کریم سعادیک	و من بیوی کریم سعادیک	و من بیوی کریم سعادیک
و من عزیز دد عیان فی زنگ	و من عزیز عده شکون علی ایلیان	و من عزیز عده شکون علی ایلیان	و من عزیز عده شکون علی ایلیان
و درست ایلیان بخیر ایلیان سه	و بخوبی مذکو ایلیان عده شکون	و بخوبی مذکو ایلیان عده شکون	و بخوبی مذکو ایلیان عده شکون
که بخوبی مذکو ایلیان عده شکون	تو خلخ الروح فی ایلیان عده شکون	تو خلخ الروح فی ایلیان عده شکون	تو خلخ الروح فی ایلیان عده شکون
ا سه عده شکون عده شکون	قصص علیب جو ایلیان عده شکون	قصص علیب جو ایلیان عده شکون	قصص علیب جو ایلیان عده شکون
و ایلیان عده شکون ایلیان عده شکون	خفی ایلیان عده شکون عده شکون	خفی ایلیان عده شکون عده شکون	خفی ایلیان عده شکون عده شکون
و عده شکون عده شکون ایلیان عده شکون	و عده شکون عده شکون عده شکون	و عده شکون عده شکون عده شکون	و عده شکون عده شکون عده شکون
و عده شکون عده شکون ایلیان عده شکون	و کانت ایلیان ایلیان ایلیان	و کانت ایلیان ایلیان ایلیان	و کانت ایلیان ایلیان ایلیان

تمیرون قبرورا بات و ناده دا گلن بچرات ای جول پیشنه اعطف علی تمام معمم هفت حشت افتد تیره فضی بلا حقن اموا ای هم سلوانو فرمی طرف اقدند کرث معاند ای مردانه قد علائی صیدی علی زیارت قد ساقنی شوق تھیانه داشت تم خلیجی مدرک اثر علی نوح زیر علیتیه فی شر و فی داشت اسکی معن رسول اللہ شفیع لہ بین الارجاء بیرون شکر دیا و قیمه من شبابت پاک مردان لوبی پیغم دیباکری الکاف الا و طلب سپس طیب غایش اصح و دیر علی حسکان صلی اللہ علی قدهنی پاکیزه صلی علی ای الرعش بریخت اجمیع شخناقی الامان ای داں	حمد سید الکوون قحاب زیر علیتیه فی شر و فی داشت اسکی معن رسول اللہ شفیع لہ بین الارجاء بیرون شکر دیا و قیمه من شبابت پاک مردان لوبی پیغم دیباکری الکاف الا و طلب سپس طیب غایش اصح و دیر علی حسکان صلی اللہ علی قدهنی پاکیزه صلی علی ای الرعش بریخت اجمیع شخناقی الامان ای داں
--	--

شست و طابت یا الیتھا ازدواست ۵

یچند خصائیں میں تعدد و ماحصلی آئی جو مسلمانوں کی لکھی جاتی ہیں ایک توبہ کے اوقات نہ کافر نہ مسلم
دوسرے توبہ کے مشکو و مشکایت خلق و خالق ہی نہیں بلکہ کوئی تیسرا کیسے یہ کہ اگر کسی پیشگوئی کی نہ ہو تو
انتقام کا نہ ہو اور جب پھر مذکور کی توبہ کا ذکر ہو تو یہ چوڑتے ہی ہے۔ و ماحصل و میان کی اہل دین ایکی مانع نہ ہو
خوشامد نکری اور ایکی طاقت کو فروز جانی پایا جو ہوں یہ کہ پیشگوئی دینا اور کیمیا اور غرام و ریا ایسا ہے
ریشد اسکی بھجوئی اور پاسداری کی وجہ کیوں جو کوئی سلوک کریں تو اوسکے مشکو پر یہ پیشگوئی مسلمانوں پر یہ
یہ کہ ایسا سچھ اور حسنی ہو کہ اوسکی سچھ ایمانی کی ای ای اخلاقی عناد و ہم سایقی لوگ راضی اور رضا کر جو ہوں مدد
اٹھوئیں یہ کہ درست و مقدر سب سچے اوسی قوایضی سچ و زکوہ و مدد کا دیکی مدد و پیشگوئی نہیں یہ کہ
کچھوں مکھی چوپ و درم کا بندہ نہ بکار ایسا فنا فی ہو کہ جنی الامکان الجای ملزم سے کیوں نہیں ستحود و متناہی و سوچ
یہ کہ کلام اوسکا مضمون خود سماںی سی بری ہو کیا رہوں یہ کہ اپی وجود و ناواقف العقل مانع ایخرا کا سطع و مکمل متنہ
جس درگ کے ساتھ مسلمانوں کو کوئی لازمی کر جان و مال سی اوسکی اعلیٰ اعنت ہیں و نون جماں

مختصر سیاست

جعفر بن ابی نعیم